

تقی امینی مفرد
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان

کیمیای عشق در هفت اورنگ عبدالرحمن جامی

چکیده

عشق از مفاهیم بنیادی حیات بشری و مقوله‌ای است که گرایش‌های گوناگون علوم انسانی و معرفتی با رویکردی ویژه بدان پرداخته است؛ در این میان، عارفان به حدیث عشق حقیقی به عنوان اکسیری مؤثر و ارزشمند در سیر پدیده‌ها به سوی کمال، نگرشی ویژه داشته‌اند؛ اندیشه سیال مولانا عبدالرحمن جامی و مثنوی هفت اورنگ وی از جمله عرصه‌های این جولان و پردازش است که در این نوشتار به اختصار بدان پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی:

عشق، معشوق حقیقی، عبدالرحمن جامی، هفت اورنگ، عرفان.

عشق را راز آفرینش، سرمنشأ کارهای خطیر، اساس شور و شوق و وجد و مبنای آفرینش و وجود می‌دانند. «حرکت ستارگان سوز و گداز خورشید، پرتو افشانی ماه، نغمه‌ی آبشار، زمزمه‌ی جویبار، صوت هزار، طراوت گلزار، آهنگ فرح بخش نسیم بهار همه نمودارها هیجان و حرکت و التهایی است که از عشق معشوق و معبود ازلی در اجزای عالم ساری و جاری گشته، دژه‌ای نیست که چرخ زنان در هوای وصل خورشید جمال معشوق در رقص و حرکت نباشد، قطره‌ای نیست که در هوای دریای وجود دوست هر دم به شکلی و هر لحظه به صورتی جلوه نکند»^(۱)

میرسید علی همدانی درباره وجه اشتقاق «عشق» می‌گوید: «اشتقاق عشق از عشقه است، و آن گیاهی است که بر درخت پیچد و خشک گرداند، هم‌چنین عشق، درخت وجود عاشق را در تجلی معشوق محور گرداند تا چون ذلت عاشقی برخیزد، همه معشوق ماند و عاشق مسکین را از آستانه‌ی نیاز در مسند ناز نشاند»^(۲)

بدیهی است این وجه اشتقاق از جنبه‌ی لغوی است و مقام عشق از نظر معنی جز اینهاست و بس والاتر است و به قول مولوی، معراج روح است:

عشق، معراجی است سوی بام سلطان جمال از رخ عاشق فروخوان قصه معراج را
در دل عاشق کجایابی غم هر دو جهان پیش مگی قدرکی باشد امیر حاج را^(۳)

شرف و اهمیت گوهر والای «عشق» به عنوان مفهومی اساسی در زندگی بشر موجب شده تا صاحب نظران گرایش‌های گوناگون دانش بدان بپردازند. صاحب ذخیره‌ی خوارزمشاهی می‌نویسد: «بیماری است که مردم آن را خود به خویشتن کشد و چون محکم شد، بیماری باشد با وسواس مانند مال‌خولیا؛ و خود کشیدن آن به خویشتن، چنان باشد که مردم اندیشه همه اندر خوبی و پسندیدگی صورتی بندد و امید وصل او اندر دل خویشتن محکم کند و قوت شهوانی او را بر آن مدد می‌دهد تا محکم گردد»^(۴)

عرفا نیز در این پردازش، با عنایت به عشق به معشوق حقیقی بر این عقیده‌اند که: «اساس و بنیاد هستی بر عشق نهاده شده و جنب و جوشی که سراسر وجود را فرا گرفته به همین مناسبت است. پس کمال واقعی را در عشق باید جست»^(۵)

عطار نیشابوری، عشق را از وادی‌های هفت‌گانه‌ی سیر و سلوک دانسته است. «وی وقتی از

عشق و درد می‌سراید سخنش گرم و شیرین و دل‌نشین و دل‌نشان می‌شود».^(۶) و در مقاله‌ی سی و نهم منطق‌الطیر چنین سروده است:

بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کان جا رسید
کس در این وادی بجز آتش مباد وان که آتش نیست عیش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو سوزنده و سرکش بود
گر زغیبت دیده‌ای بخشند راست اصل عشق این جا بینی کز کجاست
ور به چشم عقل بگشایی نظر عشق را هرگز بینی پا و سر
مرد کار افتاده باید عشق را مردم آزاده باید عشق را
تو نه کار افتاده‌ای نه عاشقی مرده‌ای تو عشق را کی لایقی؟
زنده دل باید درین ره، صد هزار تا کند در هر نفس، صد جان نثار^(۷)

فلاسفه نیز به تبیین عشق، جایگاه، رسالت و اهمیت آن پرداخته‌اند؛ صدرالدین شیرازی گوید: «عشق به معنی عام خود، ساری در تمام موجودات و ذرات عالم بوده و هیچ موجودی در عالم وجود نیست مگر آن که به حکم عشق فطری ساری در موجودات، در جریان و حرکت است».^(۸)

مولانا، نورالدین، عبدالرحمن جامی شاعر، نویسنده و عارف نام‌آور قرن نهم نیز به مناسبت جهان‌بینی ویژه‌اش، به طور چشمگیر به این مقوله پرداخته است. وی در اهمیت عشق و عظمت آن بر این باور است که: «جز عشق در عالم، چیزی نیست»؛ و کیف ینکر العشق و مافی الوجود الا هو. یعنی؛ چون ناشناخته ماند عشق، و حال آن که در وجود نیست الا عشق؛

در کون و مکان هیچ نینم جز عشق پیدا و نهان هیچ نینم جز عشق
حاشا که ز سر عشق غافل مانم چون در دو جهان هیچ نینم جز عشق^(۹)

مثنوی هفت اورنگ جامی نیز در کنار دیگر آثار وی از جلوه‌گاه‌های کیمیای عشق است که در این نوشتار به اختصار بدان پرداخته شده است.

جامی برای عشق ارجی ویژه قایل است وی افلاک را زاده و ارکان زمین را افتاده‌ی عشق، و این گوهر شریف را خمیرمایه‌ی حیات موجودات دانسته است:

چون صبح ازل زعشق دم زد	عشق آتش شوق در قلم زد
از لوح عدم قلم سرافراشت	صد نقش بدیع بیکران کاشت
هستند افلاک زاده‌ی عشق	ارکان به زمین فتاده عشق

هفت اورنگ / ۷۵۷۱

با بهره‌گیری از عنصر خیال، سقف بلند نیلگون آسمان را نیلوفر بوستان عشق می‌داند:

این سقف بلند لاجوردی	روزان و شبان به گردگردی
نیلوفر بوستان عشق است	گوی خم صولجان عشق است

همان / ۷۵۷۱

عارف جام، عشق و سختی‌های راه پرخطر آن را دردناک ولی آرام‌بخش می‌داند:

هرچند که عشق دردناک است	آسایش سینه‌های پاک است
از محنت چرخ بازگون گرد	بی‌دولت عشق کی رهد مرد
کس ز آدمیان چه دون چه عالی	از معنی عشق نیست خالی

همان / ۷۵۸۱

سپس در پایان این مقال، سخن در معنی عشق را به فرازی‌ترین نقطه، رسانیده، آدمیت آدمی را بسته به همان گوهرگران بهای عشق دانسته و تمنای دل‌بستگی و پیوند خویش را به این سرمایه و پدیده‌ی شریف، یادآور شده است:

سرمایه محرمی زعشق است	بل کادمی آدمی زعشق است
هرکس که نه عاشق، آدمی نیست	شایسته بزم محرمی نیست
جامی به کمند عشق شو بند	بگسل زهمه به عشق، پیوند
جز عشق مگوی و هیچ مشو	حرفی که نه عشق، از آن خمش شو

همان / ۷۵۹۱

سخنور فرزانه‌ی جام در اورنگ پنجم (یوسف و زلیخا) نیز در فضیلت عشق داد سخن داده، حریم دل را بدون درد عشق، دارای ارزش و رسالت نمی‌داند و بار دیگر با یادآوری نقش گوهر عشق در زندگی، سرزندگی و سازندگی آدمی، همگان را به عشق ورزی ترغیب می‌کند:

دلِ فارغ ز درد عشق دل نیست تن بی‌درد دل جز آب و گل نیست

زعالم روی آور در غم عشق	که باشد عالمی خوش عالم عشق
غم عشق از دل کس کم مبادا	دل بسی عشق در عالم مبادا
فلک سرگشته از سودای عشقت	جهان پرفته از غوغای عشقت
اسیر عشق شو کازاد باشی	غمش بر سینه نه تا شاد باشی
می‌عشقت دهد گرمی زمستی	وگر افسردگی و خودپرستی
زیاد عشق، عاشق تازگی یافت	ز ذکر او بلند آوازگی یافت ^(۱۰)

همان/ ۵۹۳/

شاعر در اورنگی دیگر (تحفة الاحرار) نیز در پی ادای دین برآمده و باری دیگر به تبیین نقش و اهمیت عشق به عنوان ماده و مایه اصلی کمال و جمال می‌پردازد؛ وی آن گاه که از تنبیه سخنوران هنرپرور می‌گوید، پس از ارج نهادن سخن منظوم و توصیف جمال و کمال شعر، جوهر و چاپنی عشق را مایه‌ی این همه کمال و جمال دانسته، می‌گوید:

این همه گفتیم ولی زمین شمار	چاشنی عشق بود اصل کار
عشق که رقص فلک از نور اوست	خوان سخن را نمک از شور اوست
جامی اگر در سرت این شور نیست	خوان سخن گرته‌ی دور نیست
مرد کرم پیشه کجا خوان نهد	تا نه ز آغاز نمکدان نهد ^(۱۱)

همان/ ۲۸۸/

رهروان طریق کشف و شهود، درگاه حریم عشق را بسی بالاتر از عقل جزوی می‌دانند و تعارض میان عشق و عقل مادی و جزوی در آثار عارفان مقوله‌ای است چشمگیر، چنان که مولوی در مثنوی گوید:

عاشق از خود چون غذا یابد رحیق	عقل آنجا گم بماند بی رفیق
عقل جزوی عشق را منکر بود	گرچه بنماید که صاحب سر بود
زیرک و دانا اما نیست نیست	تا فرشته لا نشد اهریمنی است ^(۱۲)

جامی هم که خود به درجات بالای عرفان و عشق به پروردگار نایل آمده، مرتبه فهمیدن را در نور دیده و مقام رسیدن و چشیدن را ادراک نموده، برای عشق جایگاهی ویژه قائل است؛ قوه عقل جزوی را در راه پدیده‌ی عشق، سرگشته و زیان استدلال را در مقابل تجلی جمال عشق،

ناتوان می‌داند:

من که اسرار عشق می‌گویم	راه ارباب فکر چون پویم؟
فکر سرگشتگی ست در ره عشق	کی رود حکم فکر بر شه عشق؟
چون نماید کمال عشق جمال	لال گردد زبان استدلال
ای خوش آن کوجمال حق دیده	پس برده‌های اثر بدر دیده
پردگی جلوه کرده بر نظرش	گشته نور شهود پرده درش
گل توحید بی‌شکی چیده	برده و پردگی یکی دیده

هفت اورنگ / ۲۰۸

وی روش عارف دل‌آگاه را به سبب رسیدن به مرحله شهود و دریافت و چشیدن حقیقت، کامل‌تر دانسته، با بهره‌گیری از تعبیر عرفانی، راه عشق را تبیین می‌کند. (۱۳)

عشق و تقدّم رابطه‌ی عاشقی پروردگار به بنده از دیگر مقوله‌های مورد نظر عارفان و ادیبان عرفانی است؛ «عشق و محبت هرچند امری دوسویه است، اما اصل در آن، محبت حضرت حق است به بنده، چنان‌که آیه‌ی کریمه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^(۱۴) از آن خبر می‌دهد، باز تاب این دیدگاه در مثنوی هفت اورنگ نیز نمایان است:

عشق هرچند بین بین آمد	میل و جذبی زجانین آمد
لیک عشق است اصل در آن	پرتو آن فتاده بر دگران
تا بر اهل طلب خدای مجید	متجلی نشد به اسم مرید
به ارادت نشد کسی موصوف	به محبت نشد کسی معروف ^(۱۵)

استاد جام در فرازی دیگر از هفت اورنگ با طرح قصه‌ی ملاقات ذوالنون با کنیزکی در مکه و گفتگوی آن دو با یکدیگر، مصداقی دیگر از این دیدگاه به سدت می‌دهد؛ شاعر نقل می‌کند که: سالی ذوالنون مصری آهنگ حج کرد، در حال طواف کعبه، نوری را مشاهده کرد که به سوی آسمان رفت، ذوالنون در حالی که از دیدن این واقعه سر در جیب تأمل فرو برده بود، ناگهان صدای کنیزکی به گوشش رسید که دست در پرده‌ی کعبه زده و سرشک خونین از دیدگان روان، و به پروردگار عرض نیاز می‌کرد:

برگرفته نوا که یا مولای لیس‌الها هواک جوف حشای

کیست مقصود من تو دانی و بس نیست محبوب من به غیر تو کس
 به حق آنکه دوستدار منی در همه کار و بار یار منی
 که به محض کرم بیامرم از گنه گرچه کوه البرزم

هفت اورنگ / ۲۵۰

ذوالنون با شنیدن مناجات، به تعبیرات کنیزک و نجواهايش به حضرت حق خرد می‌گیرد و عبارات دیگری را برای مناجات با پروردگار پیشنهاد می‌کند:

شیخ چون این سخن شنید ازو گفت از این سان مگوی، بلکه بگو
 به حق آنکه دوستدار توام در همه کار و بار یار توام

کنیزک در پاسخ به ذوالنون می‌گوید که افراد بسیاری مست جام عشق پروردگارند ولی گام نخست عاشقی، از سوی حضرت حق برداشته شده؛ سپس با استناد به آیه ۵۴ سوره شریفه‌ی مائده به تبیین و اثبات این نظریه می‌پردازد:

گفت شیخا جماعتی هستند که هزجام هوای او مستند
 اول او دوست داشت ایشان را بس به دل مهر کاشت ایشان را
 نکنی فهم این سخن آلا که بخوانی «سوف یاتی الّا
 به بسقوم یجهم و یُحِب بونه» ای حبیب گشته محب
 گرنه او دوستدارت ز نخست کی بود دوستداری تو درست؟

همان / ۲۵۰

جامی که اندیشه والای عرفانی خود در رابطه‌ی عاشقی میان بنده‌ی عاشق و معشوق ازلی را بر زبان کنیزک واله و شیدا جاری کرده، عشق پروردگار به بنده را بذر عشق و محبت بندگان به خداوند دانسته است، عشق پرورده به پروردگار را سایه‌ای از عشق حق به بندگان می‌داند:

عشق او تخم عشق ما و شماس خواستگاری نخست از وی خاست
 عشق او شخص و عشق ما، سایه سایه از شخص می‌برد مایه
 تا نه شخص است ایستاده به پای بسهر اثبات سایه ژاز مخای
 ما نبودیم و خواست از وی بود ما از آن خواست یافتیم وجود

همان / ۲۵۰

از دیدگاه معرفتی، معشوق حقیقی، کسی جز وجود یگانه‌ی حضرت دوست نیست به‌گونه‌ای که عشق مجازی، فرع محبت حقیقی است. افلاطون می‌گوید: «روح انسان در عالم مجزّات و قبل از ورود به دنیا، حقیقت زیبایی و حسن مطلق، یعنی خیر را بدون پرده و حجاب دیده است؛ پس در این دنیا چون حسن ظاهری و نسبی و مجازی را می‌بیند، از آن زیبایی مطلق که سابقاً درک نموده یاد می‌کند، غم هجران به او دست می‌دهد و هوای عشق او را برمی‌دارد، فریفتنی جمال می‌شود و مانند مرغی که در قفس است می‌خواهد به سوی او پرواز کند. عواطف و عوالم محبت، همه همان شوق لقای حق است. اما عشق جسمانی مانند حسن صوری، مجازی است و عشق حقیقی سودایی است که به سر حکیم می‌زند...»^(۱۶) بنابراین هر عشق و اشتیاقی در عالم، رهبر و هادی عاشق، به سوی جمال حقیقی خواهد بود و به قول مولانا جلال‌الدین محمد که:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان شه رهبر است

در بیان دیدگاه مولانا عبدالرحمن جامی در این باره باید گفت تقریباً در همه داستان‌های عاشقانه وی این رابطه به عشق حقیقی منتهی می‌شود:

حجاب از روی امّیدم گشودی ز ذره ره به خورشید نمودی
کنون بر من، در این راز باز است که با تو عشق ورزیدن مجاز است
چو باشد بر حقیقت چشم بازم به افتد ترک سودای مجازم
جراک الله که چشمم باز کردی مرا با جام جان همراز کردی
زمهر غیر بگسستی دل من حریم وصل کردی منزل من
اگر هر موی من گردد زبانی ز تو رانم به هر یک داستانی^(۱۷)

عارف جام با اعتقاد به نظریه وحدت وجود و بهره‌گیری از آن، نقش‌های نگارین جمال و عشق

را از پرتو فروغ جمال معشوق حقیقی و ازلی می‌داند و می‌گوید:

جمال اوست هر جا جلوه کرده زم‌عشوقان عالم بسته پرده
به هر پرده که بینی پردگی اوست فضاجنان هر دل، بردگی اوست
دلی کو عاشق خوبان دلجوست اگر داند و گرنی عاشق اوست^(۱۸)

جامی این سیر را در اورنگ ششم (مثنوی لیلی و مجنون) آن چنان با زیبایی مسحور

کننده‌ای بیان می‌کند که تاریخ ادب را به اعجاب وامی دارد و خود را در پهنه‌ی آن جاودان می‌سازد. (۱۹)

اهمیت اشتیاق به معشوق حقیقی، جامی را بر آن می‌دارد تا به انگیزه رسیدن به این مقام دست مناجات به سوی پروردگار برآورد؛ هستی را خمخانه‌ای دانسته که مالا مال می‌عشق به حضرت دوست است و انسان دل آگاه و در راه، در می‌کده دنیا مست باده محبت اوست. شاعر روشن ضمیر جام که ترک مایی و منی را از شرایط لازم بندگی راستین، عاشقانه و عارفانه می‌داند؛ برای نیل به عشق صادقانه به محبوب ازلی، توفیق رهایی از انانیت و دلبستگی دنیوی را از درگاه خداوند درخواست کرده است:

گرچه در قید سیاهیم و سفید از تو بی‌قیدی داریم امید
 به که از ما برهانی مارا دامن از ما بفشانی مارا
 دل جامی که به عشقت گروست نایقه کوشش او کندروست
 پای دل مانده به گل میسندش از دو عالم بگسل پیوندش
 رو به ره دار زآوارگیش کند پایی ببر از بارگیش
 زادراه از کرم خویش دهش شادمانی به غم خویش دهش
 محمل خویش مقامش گردان ربقة شوق زماش گردان

همان / ۵۱۶ و ۵۱۷

اکنون دست نیاز به درگاه حضرت دوست برکشیده، با صاحب‌دل حقیقت جوی جام هم‌نوا شده، سخن را با فرازی از نجوای عاشقانه آن فرزانه با پروردگار خویش به پایان می‌بریم:

ای فروزان زتو کاشانه چرخ بر می‌عشق تو خمخانه چرخ
 ما در این می‌کده مستان تویم دست بر فرق زدستان تویم
 یافتیم از تو چو پیمانه شکست دست ما گیر که رفتیم زدست

همان / ۵۱۶

بسی‌نویس‌ها

- ۱- مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، ص ۳۵۶.
 - ۲- مقدمه‌ای بر میانی عرفان و تصوف، دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی، ص ۲۸۶.
 - ۳- کلیات شمس، ج ۱، ص ۸۷.
 - ۴- لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، ذیل واژه‌ی عشق
 - ۵- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین. ذیل واژه‌ی عشق
 - ۶- تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، دکتر رضا اشرف‌زاده، ص ۱۵.
 - ۷- شرح گزیده منطق‌الطیر، فریدالدین عطار نیشابوری، دکتر رضا اشرف‌زاده، ص ۸۱؛ آثار عطار پر است از واژه و مفهوم عشق، به طوری که می‌توان گفت که عطار سررشته‌دار عرفایی است که عشق را مایه و پایه‌ی حیات و آفرینش می‌داند و عشق را وسیله‌ای می‌پندارند که انسان را به خدا می‌رساند.
 - ۸- لغت‌نامه، ذیل واژه عشق
 - ۹- اشعة اللمعات، عبدالرحمن جامی، شرح لمعه هفتم، به نقل از مکتب حافظ، ص ۳۷۹.
 - ۱۰- جامی در اورنگ چهارم (سبحة الابرار) نیز فرماید:
- | | |
|-----------------------------|---------------------------|
| بسی‌قراری سپهر از عشق است | گرم رفتاری مهر از عشق است |
| خاک، یک جرعه از آن جام گرفت | که در این دایره آرام گرفت |
| دل بی عشق، تین بی‌جان است | جان از و زنده جاویدان است |
| گسوه زندگی از عشق طلب | گنج پایدگی از عشق طلب |
- هفت اورنگ / ۵۱۴
- ۱۱- حافظ فرماید:
- | | |
|--------------------------------------|--|
| حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقلست | کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد |
|--------------------------------------|--|
- (دیوان حافظ، به کوشش دکتر خطیب رهبر، ص ۱۶۳)
- ۱۲- مثنوی مولوی، دفتر اول.
 - ۱۳- ر.ک: هفت اورنگ، ص ۲۰۹.
 - ۱۴- فَسُوف يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... (مائده / ۵۴)؛ نیز ر.ک: گزیده مرصادالعباد، به انتخاب وبا مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، ص ۶۱.
 - ۱۵- هفت اورنگ، به نقل از عرفان جامی در مجموعه آثارش، سوسن آل رسول، ص ۱۳۵.
 - ۱۶- سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی، ص ۲۶ و ۲۷.

- ۱۷- هفت اورنگ، (مثنوی یوسف و زلیخا)، به نقل از عرفان جامی در مجموعه آثارش، صفحه ۱۴۸.
- ۱۸- هفت اورنگ، به نقل از عرفان جامی، ص ۱۴۹.
- ۱۹- ر.ک: عرفان جامی، ص ۱۵۱.

منابع مورد استفاده:

- ۱- تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، دکتر رضا اشرفزاده، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۲- سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی نشر البرز.
- ۳- شرح گزیده منطق الطیر، شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، شرح دکتر رضا اشرفزاده، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۴- عرفان جامی در مجموعه آثارش، سوسن آل رسول، فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۵- فرهنگ اشعار حافظ، احمد علی رجایی بخارایی، انتشارات علمی، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
- ۶- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۵.
- ۷- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات دارالتفسیر.
- ۸- کلیات شمس، مولوی جلال‌الدین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵.
- ۹- گزیده مرصعالعباد، نجم‌الدین رازی، به انتخاب و با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۱.
- ۱۰- دیوان غزلیات حافظ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ سی و پنجم، ۱۳۸۲.
- ۱۱- لغت نامه، علی اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- ۱۲- مثنوی، مولوی جلال‌الدین محمد، شرح دکتر محمد استعلامی، انتشارات زّوار، چاپ دوم، ۱۴۶۹.
- ۱۳- مثنوی هفت اورنگ، عبدالرحمن جامی، تصحیح مدرس گیلانی، انتشارات سعدی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ۱۴- مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی، انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- ۱۵- مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۶۵.